ايثار، حماسه‏اى جاويد

محمد تقى سبحانى‏

ايثار يا گذشت از آنچه دوست داريم در راه كسى يا چيزى كه بيشتر دوست داريم، در واقع هم داراى كاركرد مثبت است و هم داراى كاركرد منفى؛ يعنى ممكن است ايثار در برخى موارد درست و به جا بوده و در برخى موارد ديگر نابه جا و نادرست باشد.

اگر دلبستگى و محبت شديد و تعلق خاطر نسبت به فرد يا چيزى نابحق و نابجا باشد ايثار در راه آن نيز نادرست خواهد بود.

على رغم موارد بى‏شمار ايثار نابجا، همچون ايثار عمر يا جوانى در راه امورى پوچ و كم ارزش يا در راه نيل به موهبتهاى مادى فانى و زودگذر كه بلاى دامنگير اكثر قريب به اتفاق جوامع بشرى روزگار ماست، واژه ايثار به جهت غلبه بار معنايى مثبتش، اغلب در موارى استعمال مى‏شود كه كاركرد مثبت داشته و از موارد ايثار بجا و درست بشمار رفته است.

مفهوم و مصداق بارز ايثار درست در قرآن ترسيم شده است:

«و يُطعمون الطعام على حبه مسكيناً و يتيماً و اسيراً انما نطعمكم لوجه الله لانريد منكم جزاء و لاشكورا»(1)

«به [پاس‏] دوستى [خدا]، بينوا و يتيم و اسير را خوراك مى‏دادند. ما براى خشنودى خداست كه به شما مى‏خورانيم و پاداش و سپاسى از شما نمى‏خواهيم.»

دو آيه فوق در شأن خانواده نورانى على‏عليه السلام نازل شده كه در راه خدا - كه از هر كسى عزيزترش مى‏دانستند - سه روز از غذايى كه براى افطار خود مهيا ساخته بودند، در حالى كه به شدت به آن احتياج داشتند، گذشت كردند و آن را به فقير، يتيم و اسير ايثار نمودند.

بنابراين، ايثار آنگاه بارزتر مى‏گردد كه در اوج احتياج و علاقه و در راه محبوب تحقق يابد.

امام صادق‏عليه السلام‏در تبيين صفات مؤمنان و در تفسير آيه «وَ يُؤثَرونَ عَلى انفُسِهِم وَ لَو كانَ بِهِم خَصاصَة»(2) به اين مسئله اشاره نموده، مى‏فرمايد:

«المُؤثَرونَ عَلى انفُسِهِم فى حالِ العُسر»(3)

«مؤمنان كسانى هستند كه در حال سختى و تنگدستى ايثار مى‏كنند.»

امام على‏عليه السلام‏نيز مى‏فرمايد:

«خَيرُ الناسِ مَن كانَ فى عُسرِه مُؤثِراً صَبوراً.»(4)

«بهترين مردم كسى است كه در حال سختى - و احتياج - ايثار كند و صبر پيشه سازد.»

به همين دليل، امام على‏عليه السلام در پاسخ قومى كه صبر به هنگام ندارى و فقر و شكر به هنگام بهره‏مندى را از فضايل خود مى‏دانستند، فرمود:

«رفتار سگهاى ما نيز اين گونه است. مانند ما باشيد؛ آنگاه كه در فقر و تنگدستى بسر بريم خدا را شاكريم و آنگاه كه نعمت‏هاى خدا به ما روى كند آن را ايثار مى‏كنيم.»(5)

تجلى حقيقى ايثار آنگاه چشمها را خيره مى‏سازد كه گذشت از امرى مورد علاقه و در ايام سختى و اوج نياز باشد، آنگاه نهايت درجه مروت و جوانمردى،(6) بالاترين مرتبه نيكى(7) و برترين مصداق سخاوت و بخشندگى رخ خواهد نمود.(8)

هر حركت اجتماعى و هر انقلابى براى اين كه به ثمر بنشيند به فداكارى و ايثار از سوى هوادارانش به ويژه پيشگامان آن، نياز خواهد داشت. انقلاب پيامبر اكرم‏صلى الله عليه وآله در شبه جزيره عربستان جهل زده و مؤدب به آداب خرافى نيز از اين امر مستثنا نبود. از اين رو، تاريخ اسلام سراسر مملو از جلوه‏هاى ريز و درشت ايثار پيشوايان دين و پيروان مخلص آنان بوده و در سايه همين گذشتها و ايثارها نهال نوپاى اسلام در آغاز رسالت محمدصلى الله عليه وآله نمو يافت و كم كم ريشه خود را مستحكم ساخت و به درختى تنومند تبديل گرديد.

ايثار ابوذر

يكى از نمونه‏هاى زيباى ايثار توسط مردى بيابانى، مخلص و بى ريا از اصحاب پيامبر؛ يعنى ابوذر غفارى در تاريخ ثبت گرديده و تا تاريخ باقى است آن نيز به دست فراموشى سپرده نخواهد شد. در يكى از سفرها كه پيامبر عازم بود، به هنگام حركت در مسير، گاهى برخى از اصحاب مخفيانه يا به بهانه‏اى از همراهى آن حضرت سر باز زده، باز مى‏گشتند. ناگهان در ميان راه، شتر ابوذر از حركت باز ايستاد و او از سپاهيان عقب ماند. برخى از سپاهيان گمان كردند كه ابوذر نيز قصد بازگشت داشته و دنبال بهانه‏اى بوده است.

پس از گذشت سه روز، ابوذر با سختى و مشقت فراوان، در حالى كه شترش را در بيابان رها كرده و با پاى پياده به حركت خود ادامه داده بود، خود را به پيامبر رسانيد، اصحاب دريافتند كه او تشنه است، به استقبال او رفته و برايش آب بردند؛ اما با تعجب مشاهده كردند كه او همراه خود آب داشته است. پيامبر خداصلى الله عليه وآله‏از او سؤال كرد: اباذر! تو همراه خود آب دارى و تشنه‏اى؟! جواب داد: رسول خداصلى الله عليه وآله! پدر و مادرم به فدايت! در راه به تخته سنگى برخورد كردم كه در شيار آن آب خنك و گوارايى جمع شده بود. با خود گفتم تا حبيبم رسول خداصلى الله عليه وآله‏از آن ننوشد از آن نخواهم نوشيد. به همين جهت تشنگى را تحمل كرده، آب را براى شما آورده‏ام!(9)

از آن جا كه در حركتهاى تربيتى و اجتماعى مردم همواره به رهبران خود اقتدا مى‏كنند و رفتار آنان را الگوى خود قرار مى‏دهند، پيشوايان دين نيز در ايثار و از خودگذشتگى پيشتاز بودند. اگر نبود علاقه شديد پيامبر اسلام‏صلى الله عليه وآله‏به امت خود و اگر آن حضرت مردم را بر خود و اهل‏بيت خويش مقدم نمى‏داشت و اگر تمام اموال همسر خود را در راه پيشرفت دين مصرف نمى‏كرد و از مسلمانان دستگيرى نمى‏نمود و بالاخره اگر ايثارهايى همچون بخشش لباس عروسى توسط دختر پيامبر، در شب عروسى، خود را نمايان نمى‏ساخت اسلام تا به اين اندازه در جوامع بشرى ريشه نمى‏دوانيد و فرهنگ ايثار و فداكارى در راه اعتلاى كلمه «الله» در ميان مسلمانان رايج نمى‏گرديد.

امام صادق‏عليه السلام‏در توصيف پيامبرصلى الله عليه وآله‏مى‏فرمايد:

«آنگاه كه پيامبر اسلام‏صلى الله عليه وآله‏به معراج رفت به آن حضرت گفته شد: خداوند تو را با سه چيز امتحان مى‏نمايد تا ميزان صبر تو را نظاره كند. پيامبر اسلام‏صلى الله عليه وآله‏عرضه داشت: تسليم فرمان توام اى پروردگار. من بر صبر توانمند نيستم، مگر به عنايت تو، آن موارد كدام است؟ به آن حضرت وحى شد: اولين آنها گرسنگى، ايثار و گذشت از خود و خانواده‏ات به نفع مستمندان است. پيامبر عرض كرد: پروردگارا، قبول مى‏كنم و تسليم هستم و از تو توفيق و صبر مى‏طلبم.»(10)

از اين رو، امام على‏عليه السلام‏درباره حضرت محمدصلى الله عليه وآله‏مى‏فرمايد:

«اذا احمَرَّ البَأسُ وَ أحجَمَ الناسُ قَدَّمَ اهلَ بَيتِه.»

«هنگامى كه آتش جنگ برافروخته مى‏شد و مردم از وارد شدن در تنور جنگ امتناع مى‏كردند اهل بيت خود را پيش مى‏فرستاد.»(11)

بر قله ايثار

ايثار مال از مصاديق بارز ايثار است. در اين مورد مى‏توان به از خود گذشتگى اهل مدينه كه انصار ناميده مى‏شدند در حق برادران مهاجر خود كه تمام دارايى خود را در مكه رها كرده، به منظور حفظ دين خويش با دست خالى رهسپار مدينه شده بودند اشاره نمود؛ چه آن كه به برادران مهاجر خود جا و مكان دادند و اموال خويش را با آنان تقسيم كرده و به نيكى از آنان پذيرايى نمودند.

ايثار مال، تنها يكى از انواع از خود گذشتگى و فداكارى است و گذشت از جان در راه محبوب نوع ديگرى از ايثار است و عيارى بس بالاتر و خالص‏تر دارد. پس آنگاه كه فردى از عزيزترين سرمايه خود يعنى تمام هستى‏اش مى‏گذرد و جان خويش را در راه محبوب در طبق اخلاص مى‏نهد بر بلنداى قله ايثار صعود كرده و به نهايت درجه جوانمردى نائل آمده است.

جلوه‏هاى ايثار جان گاهى چنان باشكوه و با عظمت است كه تا هميشه تاريخ ماندگار خواهد بود و برگ زرينى از كمال بشريت را رقم خواهد زد. اين قبيل حماسه‏هاى باشكوه در برگ برگ تاريخ مسلمانان جلوه‏گر شده و سندهاى درخشانى از رشادت و كمال مسلمانان به ثبت رسانده است. ما در اين جا چند نمونه از آنها را بر مى‏شماريم.

ايثار جان توسط حضرت اميرمؤمنان على‏عليه السلام‏

از آرميدن امام على بن ابى طالب‏عليه السلام‏در بستر پيامبر اكرم‏صلى الله عليه وآله‏در شبى كه پيامبرصلى الله عليه وآله هجرت را آغاز نمود و نقطه عطفى در تاريخ اسلام به وجود آورد، مى‏توان به عنوان يكى از بارزترين مصاديق ايثار جان در تاريخ اسلام نام برد.

در كتاب اسد الغابة روايت شده است: در شب هجرت پيامبرصلى الله عليه وآله‏على‏عليه السلام‏جان خود را در راه محافظت از جان پيامبر سپر كرد و در بستر آن حضرت خوابيد؛ در حالى كه چهل نفر از مشركين عزم خود را جزم كرده بودند تا در آن شب كار پيامبر را يكسره كرده و آن حضرت را به شهادت برسانند. در آن هنگام، خداوند به جبرئيل و ميكائيل وحى فرمود:

«من بين شما دو تن برادرى برقرار نمودم و زندگى يكى از شما را از ديگرى طولانى‏تر قرار دادم. پس كدام يك از شما زندگى را به برادرش ايثار كرده و مرگ زودتر را پذيرا مى‏شود؟ هر دو - مقرب الهى - زندگى را برگزيده و حاضر نشدند تا پيشمرگ برادر خود گردند.

آنگاه خداوند به آنان وحى فرمود: آيا هيچ يك از شما مانند على بن ابى طالب نيستيد؟! من بين او و پيامبرم محمد برادرى برقرار نمودم. پس او در بستر برادرش آرميد و زندگى‏اش را فداى برادر خود نمود! پس به زمين هبوط كنيد و او را از گزند دشمنانش محافظت نماييد.»(12)

در ادامه روايت آمده است:

پس آن دو ملك بر زمين فرود آمدند و جبرئيل در بالاى سر على‏عليه السلام‏و ميكائيل در پايين پاى آن حضرت ايستاد و درباره او گفتند: مبارك باشد بر تو يا على، هيچ كس همانند تو نيست و خداوند به خاطر تو به ملائكه مباهات مى‏كند.

آنگاه خداوند نيز بر پيامبرش، در حالى كه به سوى مدينه در حركت بود، در شأن على‏عليه السلام اين آيه را نازل كرد:

«وَ مِنَ الناسِ مَن يَشرى نَفسَهُ ابتِغاءَ مَرضاةِ اللّه وَاللّه رَئوفٌ بِالعِباد»(13)

«از ميان مردم كسى است كه جان خود را براى طلب خشنودى خدا مى‏فروشد.»

شكوه ايثار در صحراى كربلا

شكوه ايثار در صحراى كربلا رنگ و بويى ديگر داشت. كربلا صحنه زيباترين جلوه‏هاى ايثار و فداكارى شد و خالق آن حماسه‏ها كسانى جز سپاهيان اندك سيدالشهدا در برابر خيل عظيم يزيديان نبودند.

شكوه ايثار در كربلا، جلوه خود را بيش‏تر در قالب بذل جان نمايان ساخت؛ بذل صادقانه و همراه با اشتياق؛ ايثار تمام هستى خود در راه محبوب. از يك سو، حسين عليه السلام اهل بيت خود و اصحابش را مرخص مى‏كند تا تمام بلا را به جان خود بخرد و از سوى ديگر، اهل‏بيت و اصحاب هر يك به نوعى نسبت به ايثار جان خود در راه دفاع از فرزند رسول خدا بر يكديگر پيشى مى‏گيرند.

شب عاشورا، شب جاودانه‏اى است كه در دل خود بسيارى از اين قبيل حماسه‏ها را جاى داده است. امام حسين‏عليه السلام‏اصحاب خود را در خيمه‏اى جمع كرده در تاريكى شب به آنان فرمود:

«همگى شما را حلال كرده، اذن رفتن مى‏دهم. برخيزيد و از تاريكى شب استفاده كنيد، هر يك از شما دست مردى از اهل بيت مرا بگيرد و از اين جا دور شود. اينها تنها با من كار دارند و اگر بر من چيره شوند به دنبال شما نخواهند آمد. سپس رو به فرزندان عقيل كرد و فرمود: شهادت مسلم شما را كفايت مى‏كند، برخيزيد به ديار خود بازگرديد.»(14)

سخنان حسين‏عليه السلام‏آشوبى در دل اصحاب و ياران او برپا ساخت و لرزه بر اندامشان انداخت. آيا حسين‏عليه السلام‏نمى‏خواهد كه ما نيز مانند او به مقام شهادت در راه خدا نائل آييم؟ آيا ما لياقت سربازى‏اش را نداريم و خونمان قابليت در آميختن با خون پاكش را ندارد؟

پرسشها و نگرانى‏ها تشديد مى‏شد، ولوله‏اى در ميان ياران برخاست، ناگاه صدايى رسا و دلنشين از ميان جمعيت بلند شد. اين صدا، صداى كسى نبود جز صداى علمدار كربلا اباالفضل العباس؛ عباسى كه وجودش چون لنگرى، كشتى طوفانزده كاروان حسين‏عليه السلام‏را آرامش مى‏بخشيد. آنگاه ديگران نيز جرأت يافته، هر يك سخنى گفتند:

پس از عباس، فرزندان عقيل در پاسخ امام يكصدا گفتند:

«چگونه از يارى آقاى خود دست برداريم در حالى كه حتى يك تير در حمايت او از كمان رها نساخته و يك شمشير در محافظتش نزده‏ايم؟ نه، به خدا قسم كه جانها، اموال و فرزندان خود را فداى تو خواهيم كرد و به همراه تو خواهيم جنگيد تا به همان جايى كه تو وارد خواهى شد ما نيز وارد شويم كه زندگى پس از تو تلخ و ناگوار است.»(15)

مسلم بن عوسجه برخاست و لب به سخن گشود و گفت:

«آيا ما در حالى كه هيچ عذرى در پيشگاه خدا درباره حمايت از تو و اداى حق تو نداريم از يارى‏ات دست برداريم؟! به خدا قسم، اگر نيزه‏ام در سينه دشمنانت بشكند و آنقدر در حمايت تو شمشير زنم كه ديگر توان گرفتن شمشير را نداشته باشم دست از تو بر نخواهم داشت و اگر سلاحى نداشته باشم با سنگ در دفاع از تو خواهم جنگيد تا مقابل رويت جان به جان آفرين تسليم كنم.»(16)

سعيد بن عبدالله حنفى برخاست و چنين سخن آغاز نمود:

«به خدا قسم، تنهايت نخواهم گذاشت تا خداوند ببيند كه در غيبت رسولش از او دست بر نداشته‏ايم. قسم به خدا، اگر در دفاع از تو كشته شوم و سپس زنده شده و زنده زنده در آتش سوزانده شوم و اين عمل هفتاد بار تكرار شود هرگز دست از حمايتت بر نخواهم داشت. چگونه تو را رها سازم در حالى كه مى‏دانم فقط بك بار كشته خواهم شد و پس از آن كرامتى پايان‏ناپذير خواهد بود؟»(17)

اعلام وفادارى و ايثار جان در راه حسين‏عليه السلام‏توسط زهير بن قين شنيدنى است. او كه در منازل آخرين به آن حضرت پيوسته بود برخاست و خطاب به سيدالشهدا عرضه داشت:

«به خدا سوگند، دوست داشتم كه كشته و سپس زنده مى‏شدم و اين عمل هزار بار تكرار مى‏شد؛ اما در عوض خداوند اين بلا را از تو و اهل بيتت دفع مى‏كرد.»(18)

اينان صادقانه از ايثار جان خويش در دفاع از مولاى خويش خبر داده و سخن گفتند و دل در گرو امام زمان خود سپرده و حمايت دين رسول خدا را در دفاع از ذريه او و اهل بيتش مى‏ديدند. آنان از بذل جان و مال خود در دفاع از حرم رسول خدا ابايى نداشتند و براى آن بر يكديگر پيشى مى‏گرفتند و كشته شدن در پيشگاه امام زمان خويش را افتخارى بس سترگ و دست نايافتنى مى‏دانستند؛ افتخارى كه منتظران حقيقى مهدى موعود نيز آرزوى آن را در سر مى‏پرورانند و هر صباح در دعاى عهد خود اين جمله را از عمق جان بر لب جارى مى‏سازند:

«اللهم اجعلنى من انصاره و اعوانه و الذابين عنه و المسارعين اليه فى قضاء حوائجه و الممتثلين لأوامره و المحامين عنه و السابقين الى ارادته و المستشهدين بين يديه.»(19)

«خداوندا! مرا از ياران مهدى (عج) قرار ده. خدايا! مرا از كسانى قرار ده كه از او دفع خطر مى‏كنند و در اجابت خواسته‏اش سر از پا نمى‏شناسند، فرمانهايش را اطاعت كرده از او حمايت مى‏كنند و در انجام خواسته‏اش شتاب مى‏ورزند و در مقابل رويش شهد شهادت مى‏نوشند.»

عباس پيشتاز ايثار و فداكارى

اگر نام عباس طوفانى از عشق و آشوب در دل‏ها بپا مى‏كند بدان روست كه در صحراى كربلا آرام دل اهل حرم بود و با وجودش آرام و قرار از دل سپاهيان كفر مى‏ربود. او بود كه حسين‏عليه السلام‏در رثايش فرمود:

«الان كمرم شكست و اميدم به نااميدى مبدل گرديد.»(20)

جلوه‏هاى ايثار عباس در ميان عاشورائيان رنگ و بويى ديگر داشت. او فرمانده، پرچمدار و سقاى لشكر اباعبدالله‏عليه السلام‏بود.

ما در اينجا به سه نمونه از ايثار و فداكارى ابوالفضل العباس‏عليه السلام‏كه قطراتى از درياى بيكران عظمت شخصيت اوست اشاره مى‏كنيم:

1 - در شب عاشورا، آنگاه كه شمر بن ذى الجوشن از آن رو كه با ام البنين، همسر اميرالمؤمنين‏عليه السلام، از يك قبيله بود براى فرزندان ام البنين (ابوالفضل العباس، عبدالله، جعفر و عثمان) از ابن زياد امان نامه گرفت و نزد خيمه اباعبدالله‏عليه السلام‏آمد و فرياد برآورد: خواهرزاده‏هاى من كجايند؟

عباس عليه السلام از علت سؤالش جويا شد و او در پاسخ گفت:

براى شما از جانب امير عبيدالله ابن زياد امان نامه آورده‏ام. پس بياييد جان خود را رهايى بخشيد.

اينجا بود كه وفادارى عباس به سيدالشهداعليه السلام‏و ايمان و اعتقادش به آن حضرت نمايان گرديد و خبر از بذل جان در راه دفاع از برادر گرامى‏اش حسين‏عليه السلام‏داد و بر سر شمر فرياد برآورد:

«اى دشمن خدا! خدا تو و امان نامه‏اى كه آورده‏اى را لعنت كند. آيا از ما مى‏خواهى كه به پيروى از لئيمان همت گماريم و از حمايت و يارى مولاى خود حسين‏عليه السلام فرزند رسول خداصلى الله عليه وآله‏دست برداريم؟!»(21)

آنگاه كه حسين‏عليه السلام‏اصحاب و ياران خود را گرد آورد و از آنان خواست كه از تاريكى شب استفاده كرده، جان خود را نجات دهند و به شهر و ديار خود رهسپار شوند، اولين كسى كه در حمايت مولاى خويش لب به سخن گشود عباس‏عليه السلام‏بود. او سخنانش را اين گونه آغاز كرد:

«چگونه آقاى خود، پيشوا و تكيه‏گاه خود را در ميان دشمنانش رها سازيم؛ در حالى كه هدف شمشيرها و نيزه‏هاى دشمنان قرار گرفته و درندگان او را احاطه كرده‏اند؟! هرگز، به خدا پناه مى‏بريم، ما با تو زندگى مى‏كنيم و با تو خواهيم مرد.»(22)

وقتى تشنگى بر اهل حرم سخت شد امام حسين‏عليه السلام‏به عباس فرمود:

«به سوى فرات برو و مقدارى آب بياور.»

عباس همراه شمارى از اصحاب به صفوف لشكر دشمن حمله كرد و وارد شريعه فرات شد. آن حضرت وارد آب شد و مشتهاى خود را پر از آب نمود و به نزديك دهان آورد و ناگهان به ياد تشنگى حسين‏عليه السلام‏و اهل بيتش افتاد، آب را به روى آب فرات ريخت و با خود گفت:

«به خدا سوگند كه آب نخواهم نوشيد در حالى كه حسين‏عليه السلام‏و طفلانش تشنه هستند.»

سپس اين اشعار را سرود:

يا نفس من بعد الحسين هونى‏

فبعده لاكنت ان تكونى‏

هذا الحسين شارب المنون‏

و تشربين بارد المعين‏

والله ماهذا فعال دينى‏

و لافعال صادق اليقينى(23)

«اى نفس! بعد از حسين، پست و بى ارزش خواهى بود و به همين جهت نبايد پس از او زنده باشى.

اين حسين است كه در حال نوشيدن شربت شهادت است، اما تو آب خنك و گوارا مى‏نوشى؟!

به خدا سوگند، دين من چنين عملى را نمى‏پسندد و آن كس كه در يقين خود راستگوست اين گونه عمل نمى‏كند.»

اين پايان كار عباس نبود، بلكه اوج فداكارى و جانبازى او آنگاه بود كه دستانش را يك به يك قطع و مشكش را سوراخ نمودند. عباس‏عليه السلام‏در اشعارى كه هنگام جانبازى مى‏سرود،(24) محور سخنانش را دفاع از حريم امام زمان خود و ايثار جان در راه حمايت و دفاع از او قرار داده بود و با شهادتى اين گونه رسالت خود را در دفاع از حرمت امامت به پايان رساند و قامتش همچون پرچمى بلند بر قله تاريخ جاودانه ماند.

يك مقايسه‏

حقيقت قيام امام حسين‏عليه السلام‏چيزى جز دفاع از اسلام ناب و احياى سنت نبوى و زدودن بدعتها و كجروى‏ها نبود و اين امر بارها در سخنان آن حضرت با صراحت تمام و به صورتهاى مختلف بيان شده است. اما در كنار اين هدف كه هسته قيام آن حضرت بود، پوسته‏هايى نيز وجود داشت كه نه تنها براى مسلمانان بلكه براى بشريت قابل استفاده و الگوبردارى بوده و تا ابد نيز خواهد بود.

سخنان اصحاب و ياران آن حضرت و جهت‏گيرى آنان يكى از آن عبرتها و درسهايى است كه در عصر حاضر بيش از هر زمان ديگرى قابل اقتباس است.

همان گونه كه گذشت، در شب عاشورا هر يك از اصحاب و ياران برخاسته، در حمايت حسين‏عليه السلام‏سخنانى ايراد نمودند، اما نكته قابل توجه آن است كه در ميان سخنان اصحاب و ياران سيدالشهداعليه السلام‏به هيچ جمله‏اى بر نمى‏خوريم كه همچون بيانات حسين‏عليه السلام‏درباره نياز دين به جان فشانى باشد و وجود بدعتها، ظلمها و كجروى‏ها را عامل مخالفت خود با حكومت يزيد برشمارد. آنچه در سخنان ياران امام در تاريخ نقل شده، به كلى ناظر به دفاع از حريم سيدالشهدا و جانفشانى در راه محافظت از حريم ولايت و امامت است.

هفتاد و دو حوارى اباعبدالله‏عليه السلام‏دفاع از اسلام را در دفاع از حريم ولايت دانسته، خود را فدايى او كردند و تكليف خود را در ايثار جان خويش در پيش روى امام زمان خود ديدند.

اين اصحاب مردانى بودند كه جاودانه‏ترين حماسه‏ها را خلق نمودند و با خلق حماسه‏هاى خود، نهال اسلام را كه در معرض انواع تهاجمها و طوفانهاى سهمگين قرار گرفته بود بيمه كردند. جان خود را با خدا معامله كردند و در بهاى آن عزت و افتخار و سعادت ابدى را براى خود خريدارى نمودند.

امام حسين‏عليه السلام‏در وصف آنان فرمود:

«من يارانى باوفاتر و بهتر از ياران خود و اهل بيتى نيكوكارتر و پايبندتر به صله رحم نمى‏شناسم.»(25)

داشتن چنين اصحابى از آرزوهاى اميرالمؤمنين على‏عليه السلام‏بود. آن حضرت بارها مردم را به سبب سستى در اطاعت و پيروى تقبيح و مذمت كرده بود. اينك مقايسه كنيد تفاوت ياران سيدالشهداعليه السلام‏را با اصحاب اميرالمؤمنين‏عليه السلام. امام على‏عليه السلام‏در يكى از اين گلايه‏ها خطاب به مردم فرمود:

«اى مردمى كه بدنهايشان جمع و افكار و خواسته‏هايشان پراكنده است، سخنان داغ شما سنگهاى سخت را در هم مى‏شكند [لاف زنى بسيار مى‏كنيد] ولى اعمال سست شما دشمن را به طمع مى‏اندازد. وقتى كه در جاى خود نشسته‏ايد ادعا مى‏كنيد كه بايد جنگ كنيم [و مى‏گوييد كه در جنگ چنين و چنان مى‏كنيم‏] ولى وقتى هنگام جنگ فرا مى‏رسد فرياد مى‏زنيد كه‏اى جنگ از ما دور شو، دور شو! آنكه شما را بخواند فريادش به جايى نمى‏رسد و كسى كه شما را رها كند قلب او از آزار شما در امان نخواهد بود. به عذرهاى گمراه كننده‏اى متمسك مى‏شويد؛ همچون بدهكارى و با آن بهانه از اداى دين خود شانه خالى مى‏كنيد. آگاه باشيد كه افراد ضعيف و ناتوان هرگز نمى‏توانند ظلم را از خود دور كنند و حق جز با تلاش و كوشش به دست نمى‏آيد».

نيز فرمود:

«هرگاه در ايام تابستان فرمان حركت به سوى دشمن دادم، گفتيد اندكى ما را مهلت ده تا سوز گرما فرو بنشيند و اگر در سرماى زمستان اين دستور را به شما دادم گفتيد اكنون هوا سرد است، بگذار سوز سرما آرام گيرد. آيا همه اين بهانه‏ها براى فرار از گرما و سرما بود؟ شما كه از سرما و گرما [وحشت داريد] و فرار مى‏كنيد به خدا سوگند از شمشير [دشمنان ]بيشتر فرار خواهيد كرد.

اى شبه مردان! اى كودك صفتان بى خرد! و اى عروسان حجله نشين [كه جز عيش و نوش به چيزى نمى‏انديشيد] چقدر دوست داشتم كه هرگز شما را نمى‏ديدم و نمى‏شناختم، همان شناسايى كه سرانجام مرا اين چنين ملول و ناراحت ساخت. خدا شما را بكشد كه اين قدر خون به دل من كرديد و سينه مرا مملو از خشم ساختيد و كاسه‏هاى غم و اندوه را جرعه جرعه به من نوشانديد و با سرپيچى و نافرمانى نقشه‏ها و طرحهاى مرا [براى سركوبى دشمن‏] تباه كرديد.»(26)

و نيز فرمود:

«عجب از شما و از اهل شام است، چرا كه امير آنان خدا را نافرمانى مى‏كند ولى آنان اميرشان را اطاعت مى‏كنند و همانا امير شما خدا را اطاعت مى‏كند ولى شما او را نافرمانى مى‏كنيد! وقتى مى‏گويم به جنگ دشمن بشتابيد، مى‏گوييد گرما مانع مى‏شود. آيا گمان مى‏كنيد دشمن شما مانند شما گرما را حس نمى‏كند؟ و لكن شما مانند قومى هستيد كه رسول خدا به آنان گفت: به سوى جنگ در راه خدا بشتابيد، بزرگانشان گفتند: در گرما به سوى جنگ نرويد. پس خداوند به نبى‏اش گفت: گرماى آتش جهنم شديدتر است اگر بفهميد.

به خدا قسم، اگر بينى مؤمن را با اين شمشير من بزنى تا او به من بغض بورزد، هرگز مرا مبغوض خود نمى‏دارد، و اگر دنيا و تمامى زرق و برقش را به كافر بدهى [تا مرا دوست بدارد]، هرگز دوست نخواهد داشت...

اى اهل كوفه! به خدا سوگند، يا بر جنگ با دشمنتان صبر مى‏كنيد و يا خداوند بر شما كسانى را مسلط مى‏كند كه استحقاق آنان را بيشتر داريد.»(27)

درد دلهاى على‏عليه السلام‏آن بود كه در دل شبها مى‏گفت، اما گاهى از شدت رنج و غصه بخش كوچكى از غم‏هايش اين گونه بر زبانش جارى مى‏شد:

«گرفتار مردمى شده‏ام كه هر گاه فرمانشان دهم اطاعت نمى‏كنند و چون دعوتشان مى‏كنم اجابت نمى‏نمايند.

اى بى اصلها! در يارى پروردگارتان منتظر چه هستيد؟ آيا دين نداريد كه شما را گرد آورد، يا غيرت نداريد كه شما را به خشم آورد؟

در ميان شما به پا خاسته‏ام، هر چه فرياد مى‏آورم و از شما يارى مى‏طلبم سخن مرا نمى‏شنويد و از دستورم اطاعت نمى‏كنيد تا چهره واقعى بديها آشكار گردد. نه با شما مى‏توان انتقام خونى را گرفت و نه با كمك شما مى‏توان به هدف رسيد»!(28)

آن حضرت آنگاه كه از يارى پيروانش نااميد مى‏شد چنين مى‏فرمود:

«به خدا سوگند، ذليل كسى است كه شما يارى‏اش كنيد و هر كس شما را بسوى دشمن روانه سازد مانند كسى است كه تيرى بى پيكان به سوى دشمن رها كرده است. به خدا سوگند جمعيت شما در خانه‏هايتان بسيار و در زير سايه پرچمهاى ميدان نبرد بسيار كم است. من مى‏دانم كه چه چيزى شما را اصلاح مى‏كند و ليكن هرگز اصلاح كردن شما را كه به قيمت فاسد كردن خودم تمام مى‏شود جايز نمى‏شمرم. خدا چهره‏هاى شما را به ذلت بنشاند و بهره‏هاى شما را نابود سازد. آن گونه كه به باطل مايليد و آن را مى‏شناسيد به حق آشنايى نداريد و آن چنان كه در نابودى حق مى‏كوشيد براى نابودى باطل قدم برنمى‏داريد.»(29)

از اين رو آخرين چيزى كه درمان دردهايش مى‏دانست؛ يعنى شهادت را مطالبه مى‏نمود تا از نامردمى‏هاى مردمانش خلاص گردد و در جوار قرب الهى آرام گيرد:

«از خداوند مى‏خواهم كه براى نجات من از دست اين گونه مردم گشايشى سريع قرار دهد.

به خدا سوگند، اگر طمع شهادت به هنگام نبرد با دشمن در من نمى‏بود و خود را آماده شهادت نكرده بودم، حتى يك روز هم دوست نداشتم كه با اين مردم باشم، و تا ابد هم نمى‏خواستم كه آنها را ملاقات كنم.»(30)

ذكر اين جملات از مولاى متقيان ما را به فكر فرو مى‏برد و تذكرى خواهد بود نسبت به مسئوليت سنگينى كه متوجه ملت مسلمان ايران، بويژه جوانان غيور سرزمين اسلامى است.

به راستى وقتى بدانيم كه جوانان ديروز در كاشتن نهال انقلاب اسلامى و دفاع از آن، رسالت خود را به انجام رسانده و از انجام آن مسئوليت سربلند بيرون آمدند خواهيم دانست كه نگاهدارى از اين امانت الهى امروز به دست من و تو سپرده شده و ايثار و فداكارى ما را مى‏طلبد.

پس بكوشيم تا افتخار بيافرينيم و بكوشيم تا همچون سرو سربلند باشيم. ان‏شاءالله.

پي نوشت ها:

1) سوره انسان (76) آيه 8 تا 9.

2) سوره‏حشر (59) آيه 9: «و هر چند در خودشان احتياجى [مبرم‏] باشد، آنها را بر خودشان مقدم دارند.

3) بحارالانوار، ج 67، ص 351، ح 54.

4) غررالحكم، ص 5028.

5) مستدرك الوسائل، ج 7، ص 217، ح 8076 و ر.ك: ارشاد القلوب، ص 123.

6) غررالحكم، ص 8225.

7) همان، ص 861.

8) همان، ص 2888.

9) تفسير قمى، ج 1، ص 294؛ بحارالانوار، ج 21، ص 215، ح 2.

10) كامل الزيارات، ص 548، ح 840.

11) نهج البلاغه، نامه 9؛ وقعة الصفين، ص 90.

12) امروزه برخى تلاش مى‏كنند تا با القاى شبهات گوناگون، اعتقادات نسل جوان را متزلزل سازند و از درجه ايمان آنان بكاهند. در اين خصوص نيز شبهه‏اى مطرح كرده، مى‏گويند: در تاريخ آمده است كه پيامبرصلى الله عليه وآله به على‏عليه السلام‏فرمود: در بستر من بخواب و بدان كه به تو گزندى از جانب مشركان نخواهد رسيد. پس خوابيدن على‏عليه السلام‏در بستر پيامبرصلى الله عليه وآله‏ارزشى نخواهد داشت تا آن را به عنوان جانفشانى آن حضرت قلمداد كنيم. پاسخ به اين شبهه ناپخته آن است كه اول نقلهاى تاريخ متفاوت است و احتمال اين كه چنين نقلى از سوى برخى از مورخان جعل شده باشد بسيار است. هدف آنان از جعل چنين خبرى، ساده جلوه دادن عمل على‏عليه السلام‏در مقابل ديگران بوده است. دوم اگر اين نقل تاريخى صحيح باشد باز هم نه تنها از فضيلت امام على‏عليه السلام و ارزش عملش نمى‏كاهد بلكه بر آن مى‏افزايد؛ زيرا اگر پيامبرصلى الله عليه وآله‏چنين ضمانتى را به على‏عليه السلام‏داده باشد از دو حال خارج نيست؛ يا امام على‏عليه السلام‏به صدق گفته پيامبر اكرم ايمان داشته يا ايمان كافى نداشته است. اگر مورد اول صادق باشد، حكايت از عظمت و كمال ايمان على‏عليه السلام‏مى‏كند كه خود فضيلتى بيش از جان فشانى در راه پيامبر خواهد داشت؛ زيرا وقتى ايمان تا به اين اندازه در دل او باشد از جان فشانى در راه نيل به اهداف پيامبر ابائى نخواهد داشت. اگر مورد دوم مطابق با واقع بوده باشد ضمانت پيامبر تأثير چندانى نداشته و على‏عليه السلام‏با وجود احتمال بسيار مبنى بر كشته شدن به جاى پيامبر در بستر آن حضرت آرميده است كه اين نيز جان فشانى است؛ اگرچه در مرتبه نازل‏تر.

13) اسد الغابه، ج 4، ص 98 ؛ تذكرة الخواص، ص 35.

14) ر.ك:، تاريخ طبرى، ج 5، ص 418؛ الكامل فى التاريخ، ج 2، ص 559؛ اللهوف، ص 151.

15) اللهوف، ص 151؛ امالى صدوق، ص 220، ح 239.

16) تاريخ طبرى، ج 5، ص 420.

17) همان.

18) همان.

19) مفاتيح الجنان، ص 540، انتشارات اسوه، قسمتى از دعاى عهد.

20) مقتل خوارزمى، ج 2، ص 34.

21) الفتوح، ج 5، ص 168 و نيز ر.ك: تاريخ طبرى، ج 4، ص 315.

22) مقاتل الطالبين، ص 112.

23) ينابيع المودة، ج 3، ص 63.

24) ر.ك: مع الركب الحسينى، ج 4، ص 400 - 403.

25) مثير الاحزان، ص 52 ؛ ر.ك: امالى صدوق، ص 220، ح 239 ؛ اللهوف، ص 151.

26) نهج البلاغه، خطبه 27.

27) الغارات، ج 1، ص 43.

28) نهج البلاغه، خطبه 39.

29) همان، خطبه 69.

30) همان، كتاب 35.